

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مطرح شد به مناسبت معاطات که عرض کردیم چون این بحث کثیر الدوران است دیگر همین جا یکمی رویش کار بکنیم، تازه مقدار کاری که شد به مقداری که مرحوم شیخ در مکاسب آوردند و مرحوم آقای اصفهانی هم نسبتاً توضیح مفصلی دادند ما به همین کلام مرحوم آقای اصفهانی توضیحات ایشان اکتفا کردیم، دیگر حالا بقیه کلمات و نائینی را متعرض نشدیم، همین خوب فهمیده بشود بقیه هم مناقشاتش واضح می شود.

عرض کردیم مرحوم آقای اصفهانی چند تا مطلب فرمودند، یکیش تمسک به این روایت عمر ابن یزید بیاع سابری بود در اثبات اطلاق برای آیه مبارکه، خب توضیحاتی داده شد، البته عرض کردیم این روایت مبارکه اگر بر فرض قبول بکنیم و به ذهن ما با آن شواهدی که اقامه کردیم مهم ترین قرینه برای قبولش اعتماد به مثل ابن الولید و بعد ها شیخ صدوق قدس الله سره است و انصافاً هم حرف خوبی است، حرف ابن الولید به نظر من با این که طبق مبانی حدیثی، حدیث خیلی مشکل دارد نه یکی، چند تا مشکل دارد اما انصافش می شود این حرف را قبول کرد یعنی اگر این طوری که من عرض کردم چون عرض کردم این مطالبی را که ما عرض می کنیم نه از مشایخ شنیدیم نه در کتب دیدیم، این ها با مراجعات شخصی خود بنده است لذا خودم مسئولم. اگر این باشد انصافاً حرف بدی نیست، البته آن ضرورتی که در روایت آمده حملش بکنیم بر نیاز نه اضطرار شدیدی که اختیار انسان از بین برود. حالا راجع به فرق بین الجا و اکراه و اضطرار بحث های دیگری دارد که شاید در همین بحث های مکاسب بیاید که فعلاً جایش این جا نیست.

به هر حال به ذهن می آید انصافاً روایت خوبی است لکن ظواهرش این است که روایت ناظر به بیان آیه نیست، نمی خواهد بفرماید که آیه اطلاق دارد یا عموم دارد به قول آقایان یا اطلاق شمولی به اصطلاح بعضی ها، مرحوم شیخ تعبیر به عموم کرده ولی متعارفشان اطلاق است، عموم نیست، احل الله البیع، ظاهراً خود امام دارد مابین ربا و بیع را فرق می گذارد و بعبارة اخری یک مطلبی

.....
را اهل سنت به اسانید متعدد از آن دومی نقل کردند که آیه ربا من آخر ما انزل من القرآن که ظاهرا مرادش هم این آیه نباید باشد اگر آن حرفی که حالا، اولاً ربا من آخر ما أنزل نیست، این هم حرف غیر صحیحی نیست. قطعاً ما در آیات مدنیّه، ربا را داریم، آخر ما انزل سوره مائده است، و این آیه اصلاً در سوره بقره است، مضافاً که در سوره روم هم آیه ربا را داریم که آن اصلاً مکی است، اوائل قبل از مدینه است لکن من فکر نمی کنم ربا در آیات مکیه حرام شده باشد، حالا به هر حال فعلاً نمی خواهم وارد تفصیل بحث بشوم چون آقای طباطبائی این احتمال را می دهند یعنی نه احتمال ظاهر حرفشان این است که در مکه حرام شده، معلوم نیست، روشن نیست، با شواهد تاریخی نمی سازد، به هر حال آن مطلبی را که از آن دومی نقل شده اولاً من آخر ما انزل که روشن نیست، بعد نوشته و قد مات رسول الله و لم یبینه و لم نسئله که تفسیر بکند، این روایت در حقیقت جواب آن است که نه ربا با بیع فرق می کند و لذا عمر ابن یزید می گوید ربا، امام می فرماید حالا به طور کلی اختلاف گاهی نسخ در این جور جاها که مثلاً شیخ طوسی در کتاب استبصار این حدیث را نقل کرده در کتاب تهذیب هم نقل کرده، مصدر هر دو هم یک کتاب است، مصدر هر دو هم کتاب نوادر الحکمة است که توضیحاتش گذشت، سند و مصدر همه یکی است، معلوم است حدیث یکی است، فقط در استبصار یک زیادی دارد، بع و اربح و لا ترب، در تهذیب دارد اربح و لا ترب، بع ندارد، البته صدوق هم بع ندارد، صدوق هم اربح و لا ترب است، حالا اختلاف صدوق را با شیخ جور دیگری باید تفسیر کرد، این که چجوری در شیخ طوسی در دو کتاب خودش از یک مصدر با یک سند حدیث نقل می کند که یکیش توش بع و اربح است، یکیش توش اربح است و بع ندارد، این محل کلام است، عرض کردیم مرحوم صاحب حدائق به شدت حمله می کند که شیخ از این اشتباهات زیاد دارد، از این غلط ها زیاد دارد و تا آن جایی که من تا حالا دیدم، انکار و نفی نمی کنم، ظاهراً هنوز ندیدم اهل سنت خیلی عبارت ایشان را نقل بکنند، عبارات صاحب حدائق و إلا انصافاً هم عبارت صاحب حدائق فوق العاده شدید است نسبت به شیخ طوسی، فوق العاده است و درست هم نیست، انصافاً درست هم نیست، دیگر راهی مانده که اصحاب ما غالباً می روند با اصول مثل اصالة عدم الزیادة و از این راه ها، آن هم که پیش ما ثابت نیست، آنی که عادتاً به ذهن ما خود ما می رسد چون شیخ طرق متعددی را به کتاب نوادر الحکمة داده است آنی که بشود بیشتر گفت شاید در

وقت نوشتن تهذیب یک نسخه پیشش بوده، در وقت نوشتن استبصار نسخه دیگری بوده، شاید؛ الان به حسب ظاهر یکی اند، البته این اشکال را من کرارا عرض کردم، یک بار و دوبار نیست، این برای شناخت میراث های ما به طور کلی فوق العاده نافع است و آن این که عده ای از کتب ما بلکه می شود گفت تقریباً معظم کتب اصحاب ما اختلاف نسخه داشته در همان وقت قدیمش، حتی مثل کتاب حسین ابن سعید که جز اجلای اصحاب است و کتبش هم فوق العاده مشهور است مثل کتب اربعه زمان ما، مثل کافی در زمان ماست کتب حسین ابن سعید معذک نجاشی می گوید پنج تا نسخه از استادش ابن نوح نقل میکنند پنج تا نسخه دارد، حالا وقتی می شمارد کی کم می گوید، نسخه فلان، نسخه ف لان. بعد ابن نوح می گوید هر وقت می خواهید از این کتاب نقل بکنید نسخه را معین بکنید، اشتباه نشود، در آن جا دارد وینبغی ان لا تحمل رواية علی رواية، این روایت در آن جا نه به معنای امروز ماست، روایت در آن جا یعنی نسخه، اصطلاح روایت در آن زمان نسخه، یا به قول امروز ما چاپ، اگر می خواهید نقل بکنید مثلاً بگویید چاپ بیروت، چاپ قم، چاپ تهران، چاپ نجف، چاپ را ذکر بکنید، ینبغی أن لا تُحمل رواية علی رواية، این دقتی بوده که امثال نجاشی و امثال ابن نوح داشتند.

پرسش: مبهم ۷:۳۵

آیت الله مددی: خب همان دیگر، یعنی روایت فلان، و آن وقت نسخی که بوده، نسخه هایی که داشتند این روایت این من از روایت فلان، آن وقت خوب دقت بکنید این راهی بوده که نجاشی و استاد ایشان داشتند، این را خوب دقت بکنید چون احاطه به این مسائل خیلی از مشکلات را، شیخ کلاً این راه را ندارد یعنی یک مشکل، البته انصافاً هم به نظر ما کاش که شیخ این کار را می کرد، انصافاً ندارد، اگر بناست اشکالی به شیخ باشد این است، شیخ این کار را نمی کند، مثلاً همین من آن روز ظاهراً گفتم در مشیخه طریقش به نوادر نیست، نه هست، پنج شش تا طریق هم هست اما نمی آید بگویند در این نسخه ای که فلان است این جور آمده است یا در نسخه ای که مال کذاست و عرض کردیم سندش هم عرض کردیم چون شیخ قائل به حجیت خبر است، نکته اش این است، نکته خاصی ندارد، امثال نجاشی و ابن نوح که این ها قائل به حجیت خبر نیستند مثل من، قائل به تجمیع شواهدیم، حالا امروز در بحث اول دیدیم

چند نسخه را خواندیم چون کسی که قائل به حجیت خبر نباشد نسخ متعدد را نگاه می کند، مقارنه می کند، چون مرحوم شیخ کلا این مبنا را ندارد طبیعتاً مقارنه نمی کند، نجاشی یا ابن نوح یا بزرگان دیگر اصولاً من عرض کردم در خط بغداد آنی که متعارف بود این بود، راه نجاشی بود، نه در خط بغداد، اصولاً در خط شیعه متعارف این بود، اولین کسی که از این متعارف خارج شد شیخ است، این است که در کتب اصول اهل سنت وقتی بحث حجت خبر می دهند می گویند که خبر ثقه یا خبر عادل یا خبر واحد حجت نیست و خالف فی ذلک المعتزلة و الروافض، روافض یعنی شیعه، اصلاً در کتب اصول اهل سنت شیعه را به عنوان مخالف حجیت خبر که قائل به حجیت خبر نیست، از کتب قدیمشان تا حالا. در صورتی که از قرن پنجم به بعد به قول ایشان مثل شیخ قائل به حجیت است اما نوشتند، باز هم نوشتند روافض. و عرض کردیم انصافش هم همین بود یعنی آنی که در بین شیعه بود حجیت خبر به لحاظ وجود یک صفت در راوی یا یک نکته ای در روایت را قبول نمی کردند، مجموعه قرائن را بررسی می کردند، طبعاً در راس این قرائن عمل اصحاب و تلقی به قبول است، این خیلی مسئله ای است و عرض کردیم مثل محقق که در قرن هفتم است وقتی می خواهد مبنای خودش را در حجیت خبر بگوید مبنایش این است که کل خبر عمل به الاصحاب أو دلت القرائن علی صحته، این حجت است حتی در اثنای کلامش می گوید و قال قومٌ یجب العمل بکل خبر سلیم السند، همین بحث خبر ثقه. یعنی خبر عدل یا خبر ثقه، بعد می گوید و فیه، ما این را قبول نداریم چون ممکن است خبر سلیم السند باشد اما اصحاب عمل نکرده باشند یعنی صراحتاً رد می کند. عرض کردیم بعد از ایشان پسر خواهر ایشان مرحوم علامه مطرح می کند که توضیحات این ها را خیلی دادیم و تکرار نمی کنیم، البته این هم هست که شیخ در مجموعه آثاری که ما الان از ایشان داریم که طبعاً ایشان این آثار را در سنین مختلف نوشتند، شیخ مرد با استعداد و با قدرتی است، خیلی مرد فوق العاده ای است، از اوائلی که به بغداد آمده ایشان مشغول نوشتن و تالیف بود، خب طبعاً اوائل جوانیش یک حساب است و آخرش و پختگی حساب دیگری است لکن به هر حال در مجموعه آثاری که ما الان از شیخ داریم اجمالاً ایشان قائل به حجیت خبر هست و عرض کردیم حجیت خبر در آن زمان در بغداد در زمان آل بویه چون شیعه افتتاح پیدا کرده بود، مثل قبل نبود، چون سلطه دست آل بویه بود و این ها احتمالاً زیدی بودند، لذا علمای اهل سنت، بزرگان اهل سنت با

بزرگان شیعه ملاقات داشتند، با شیخ مفید، دیگران، سید مرتضی، این ها اصلا مطرح بود، آن وقت در آن جو بغداد حجیت خبر جز استاندارد علمی بود، اگر کسی می گفت خبر حجت نیست تقریبا از دایره علما خارج بود، دقت می کنید؟ رویکرد را در نظر بگیرید، کلام شیخ اجمالا با جو علمی بغداد انصافا می خورد اما متاسفانه در مجموعه ای که از شیخ دست ما رسیده، اینی که الان در اختیار ما هست حالت یکنواخت ملاحظه نمی کنیم و معیار، چون اساس حجیت خبر بر این است که باید معیار داشته باشد، اصلا معنای حجیت یعنی معیار

پرسش: چرا نجاشی و دیگر اجلای شیعه در بغداد این مبنا را ندارند؟ آن ها هم در آن جو بودند.

آیت الله مددی: آن ها می خواستند بگویند که ما از شما جدا هستیم، مشکل بود.

پرسش: چرا شیخ این طور نکرده؟

آیت الله مددی: شیخ هم در چند جا از کتاب تهذیب دارد که و بینا آن اخبار الآحاد لا تفید علما و لا عملا یعنی حجت نیست، اصلا به این مبنا تصریح دارد، عبارات شیخ مضطرب است. حالا چون من نمی خواهم وارد بحث شیخ بشوم چون فعلا جایش این جا نیست، انصافا دارد اما اگر بخواهیم به طور طبیعی و دفاع از شیخ بکنیم که دیگر همان اصول عدم زیاده و آن راه ها نرویم آنی که به ذهن من می رسد این است که بگوییم در حین نوشتن استبصار، چون استبصار بعد از تهذیب است، حالت گزینش دارد یعنی در استبصار فقط احادیث متعارض را آورده، اگر احادیث متعارض نباشند نیاورده، در تهذیب همه را آورده، به نظر من خیلی مورد کمی، شاید دو سه مورد حالا کمتر بیشتر، شاید هم بیشتر دیدم که حدیث در استبصار باشد در تهذیب نباشد، معروف این است که هر چه در استبصار است در تهذیب هست و تهذیب زیاد است چون خود شیخ تهذیب را ده جلد نوشته و استبصار را چهار جلد، استبصار تلخیصی از تهذیب، البته تلخیص نیست، در استبصار ایشان روایات متعارضی را که در تهذیب بوده آورده جواب داده، توجیه کرده، استبصارش این جوری است، ولی در تهذیب استقصا کرده است، عمومی است، روایاتی که معارض هم ندارد. مضافا بر این که در تهذیب شرح مقنعه شیخ مفید است یعنی یک مقداری بعضی جاها که اوائل جلدش که بیشتر، فیما بعد یک مقداری عبارات شیخ مفید را هم می

آورد اما در استبصار دیگر ربطی به شیخ مفید ندارد، خود روایت را آورده، باب باب کرده روایت را آورده. علی ای حال من که احتمال می دهم اگر بخواهیم این مطلب شیخ را توجیه بکنیم و تصحیحش بکنیم راهش الان این است، یک نسخه ای از نوادر پیشش بوده، در آن بع بوده، نسخه ای هم بوده که بع نبوده یعنی من فکر می کنم به عکس این تصور شیخ دقیق بوده، برداشته همان را که دیده نوشته، دستکاری نکرده، این مال دستکاری نکردن است، احتمال این که از این کتاب هم سقط شده باشد هست، بالاخره همه ما بشریم، هم ما بشریم هم ایشان بشر است، به هر حال این نکته هم چون کثیر الدوران است امروز عرض کردیم بگوییم.

به هر حال روایت انصافا شواهدی بر قبولش دارد و لکن روایت ناظر به کلامی است که از دومی نقل شده و این چون از امام صادق است و کلامی است که بعد ها یک خطی از علمای اسلام این خط را قبول کردند مثل شافعی، خود فخر رازی، اصلا فخر رازی اصرار دارد که به این آیه مبارکه نمی شود تمسک کرد چون فرق بین ربا و بیع گذاشته نشده، اصلا چهار تا وجه برای اجمال آیه ذکر کرده، ایشان چهار وجه آورده برای این که آیه مجمل است و اطلاق ندارد و نمی شود به اطلاقش تمسک کرد، حالا ایشان هم تعبیر عموم دارد که مرادش اطلاق شمولی است. علی ای حال دیگر خیلی وارد بحثش نشویم.

اما این که این روایت ناظر به شرح آیه باشد این روشن نیست، این یک مطلب که سابقا هم گفته شد که اینی که ایشان به این روایت تمسک می کند، مضافا به این که حالا بر فرض هم که روایت را قبول کردیم و بنا شد ناظر به آیه باشد ظاهرا فقط به لحاظ فرق بین ربا و بیع یعنی و اما این که اطلاق از کلیه جهات دیگر داشته باشد این هم روشن نیست. حتی آن اولیش هم عرض کردم، آن وقت امام سلام الله علیه می خواهند بگویند که پیغمبر اکرم قبل از این که فوت بکنند این فرق بین ربا و بیع گذاشتند، خلاصه اش هم خیلی واضح است اگر مثیلین باشد رباست ولی مثیلین نباشد بیع است ولو نتیجه اش یکی باشد. اگر مثیلین باشد پنجاه کیلو به پنجاه و پنج کیلو، ربا می شود ولی اگر مثیلین نباشد پنجاه کیلو به پنجاه و پنج هزار تومان که قیمتش پنجاه تومن است، پنج تومن زیادی است، این بیع است با سود، این ربا نیست، گفت بع و اربح و لا ترب، این را من از این روایت بیش از این حد در نمی آید.

یک مطلبی هم دیروز راجع به شرح آیه و کیفیت شرح آیه و خصوصیاتش که دارد، ما یک نکته ای را دیروز عرض کردیم راجع به که انما البیع مثل الربا، این در حقیقت آن توضیحی را که من دیروز عرض کردم بخواهیم تکمیلش بکنیم این انما اولاً به نظر ما برای تاکید است، تاکید در بعضی جاها مفید حصر است که به قرائن مقامی در می آید، لفظ انما وضع نشده برای حصر، توضیحاتش در اصول گذشته و حالا حال تکرارش هم نداریم، آن وقت این مفاد حدیث که آقایان گفتند چیه شده که ربا مثل بیع است دیروز توضیح دادیم ظاهراً چیه ای در کار نباشد، آن چه که هست آقایان بحث ربا و بیع را مطرح کردند، ظاهر آیه مبارکه اگر ما باشیم بیع و مثل ربا مطرح است نه بیع و ربا، انما البیع مثل الربا، مثل هم همانند یا به اصطلاح، چون عرض کردم کلمه مُثْل در لغت عرب یک چیزی که در خارج تشخیص پیدا بکند، عینیت پیدا بکند و لذا به بت تمثال می گفتند، تمثال هم به این جهت، یعنی آن چه که در ذهن شما بود این را در خارج شکل بدهید، شکل نه تصویر، یعنی یک چیزی که قائم به نفسه باشد مثل مجسمه به اصطلاح ما، یک شعری هم ابن ابی الحدید دارد که دیروز خواندم، مال خود ابن ابی الحدید است

ولولا أبو طالب وابنه
لما مُثِّلَ الدينُ شخصاً فقاما

اگر این ها نبود دین تمثیل پیدا نمی کرد، قیام پیدا نمی کرد، تحقق پیدا نمی کرد.

یا ما می توانیم به جای کلمه مثل ماهیت ربا بگذاریم، آن وقت معنای آیه مبارکه این طور می شود: همانا که، چون که در زبان فارسی زائد است مرادفش در لغت عربی ما است، همانا به معنای ان است، که مرادف کلمه ما زائده در انما است، البیع، همانا بیع است ماهیت ربا، یعنی در حقیقت می خواهد بگوید که ماهیت ربا بیع است، این است را در وسط بگذارید.

پرسش: تکلف دارد

آیت الله مددی: یعنی بیع است عینیت ربا،

پرسش: باز هم مقلوب شد

آیت الله مددی: نه، یعنی به عبارت دیگر در حقیقت نکته فنی این بوده، می گویند در باب حصر و در باب إنما آن بعدیش حصر است، می خواهد بگوید اگر بخواهیم برای ربا توجیهی بکنیم عینیت ربا، ماهیت ربا بیع است، بیع است ماهیت ربا. یعنی به عبارت دیگر این طور می شود، آن آیه را اولاً ما این جور معنا کردیم که إن الذین یاکلون الربا، به صیغه مضارع، گفتیم مراد از یاکلون اکل ظاهری نیست، و مراد این نیست که ربا خوردند، مثل مال ربوی غذای ربوی، ظاهراً به قرائن سیاقی مراد این جا عام مجموعی باشد یعنی جوامعی که در آن ها بنای بر رباخواری دارند، یاکلون یعنی جامعه و اقتصاد جامعه بر رباخواری است، لا یقومون یعنی قیام جامعه، رشد جامعه نمی شود إلا کالذی یتخبطه الشیطان من المس، این مثل انسانی است که دارد راه می رود اما یک رگ شیطانی هم در او وجود پیدا می کند آن حالت راه رفتنش متعادل نیست، این یتخبطه الشیطان من المس این همان رباست، این جامعه بیع دارد، اجاره دارد این ها راه های متعارف و درست است اما توش یک خط غیر اعتدالی هم دارد، این خط شیطانی است، این خط شیطانی به خاطر سود و پول پرستی و منافع این هاست، إلا کالذی یتخبطه الشیطان من المس، ذلک بأنهم قالوا، لذا عرض کردیم همان طوری هم که فخر رازی هم گفت ایشان می گوید این تخبط در مشی نه به خاطر خوردن رباست که تصور شده، به خاطر توجیه رباست، ذلک بأنهم قالوا و لذا دیروز هم این نکته را عرض کردم که اولی فعل مضارع است و دومی فعل ماضی است، آن نکته اش را عرض کردم، این جوامعی که در آن ها اقتصادشان ربوی است این ها قیام جامعه لا یقومون، قیام جامعه و رشد جامعه تخبط دارد، یکنواخت نیست، معتدل نیست، و لذا الانش هم در غرب این طوری است، در این مسائل ربوی و سود بانک ها خیلی، حتی می گویند مدتی قوانینی می گذارند برای این که می بینند نقائص و مشکلاتی پیش آمد تا درستش بکنند، الان این طور که به من گفتند در قالب بانک های خارجی سود بین یک تا دو درصد با این که تمام بانک ها شخصی و خصوصی است، حالا در همین کشور خود ما وقتی بخواهند یک عمل خیری بکنند می گویند سود شش درصد و إلا ده دوازده درصد، تا بیست درصد، گاهیگاهی گفتند عملاً تا سی درصد هم می رسد و آن وقت باز هم با این که خواسته اند این جامعه را رشد بدهند ببینید باز هم یک مقدار کمی را قبول کردند. من شنیدم در مالزی اصولاً سود صفر است، واقعش هم مالزی یک کشور فوق العاده ای از این جهت است، اولاً خودشان را در عالم اسلامی جا می اندازد

و کشور اسلامی، کشور اصلا نیست، نمی شود کشور گفت، اصولا یک چیزی در حدود شصت سال تاریخش است، قبلا در حالت جنگل بود و در جنگل زندگی می کردند اما فعلا رشدی کرده، فعلا سر و سامانی به خودش داده که نمی خواهم وارد بشوم، آن جا به این نتیجه رسیدند که این یتخبطه الشیطان من المس، این مس شیطانی را که ربا باشد از قرض کلا برداشتند، البته عرض کردم این بحث های اقتصادی دارد.

آن وقت این نکته، ایشان می فرمایند در ظاهر آیه مبارکه هست که در جوامع اقتصادی این ها قیام دارند، این ها رشد دارند اما توش یک خط شیطانی است، یتخبطه الشیطان من المس، این خط شیطانی همانی است که مصحح رباست، ذلک بانهم قالوا، آن وقت یک توجیهی است که ظاهر آیه مبارکه می خواهد بگوید که این توجیه یک توجیهی نیست که فقط مجتمعات ربوی بعد از این، اصلا هر مجتمع ربوی که قبل از این هم بوده همین را گفتند، حرفشان این بوده که بیع است ماهیت ربا، عینیت ربا بیع است، بیع است ماهیت ربا، إنما الیبع مثل الربا.

پرسش: چه فرقی دارد؟

آیت الله مددی: چون عرض کردیم مسئله تحلیل اقتصادی است، روح ربا همان بیع است، آن حقیقت و روح را می خواهد بگوید.

پرسش: مثل به حقیقت گفته نمی شود

آیت الله مددی: مثل یعنی عینیت

پرسش: عینیت در مقابل مماثلت است

آیت الله مددی: مماثلت یعنی یک چیزی که ظواهرش مثل آن باشد، مشابهت دارند، مماثلت دارند، اما ظاهرا در این جا مراد آن تحقق است، مثل مُثُل الدین شخصا و قاما، مثل در این جا یعنی به اصطلاح عینیت پیدا کردن، بیع است عینیت ربا، یعنی این ها توجیه می کنند، این توجیه سبب می شود که این اقتصاد رشد لازم را داشته باشد، این ظاهرش این است، ذلک بانهم قالوا، قالوا را آقایان گفتند که در این جا قول به معنای کلام نیست، مراد اعتقاد است، مراد رای است، به نظرم عبارت سیوطی یادم می آید که بچه که

بودیم این را می خواندیم، و یاتی القول بمعنی الاعتقاد و الراى، قول در لغت عرب به معنای اعتقاد است، این جا هم همین است به معنای اعتقاد است لکن بنده صاحب نظر به جای اعتقاد گفتم تحلیل اقتصادی، تحلیل اقتصادیشان این است که بیع است حقیقت ربا، عینیت ربا، ماهیت ربا، به عبارت دیگر ربا را از قراض یا مضاربه نگرفتند، ربا را از اجاره نگرفتند، از عاریه نگرفتند، آن هست بیع و لذا حتی بعضی از آقایان احتمال می دهند که این و احل الله البیع کلام بقیه کفار هم بوده، این خلاف ظاهر است انصافاً، کلام کفار و مخالفین، آن وقت خدای متعال در رد آن ها می فرماید نه این تحلیل، تحلیل درستی نیست احل الله البیع و حرم الربا.

پرسش: چرا به قرض تشبیه نکردند؟ چون خیلی به قرض شبیه است

آیت الله مددی: خود قرض را تشبیه به بیع می کنند، ما در اوائل همین مکاسب شیخ دلیل آورد که تعریف بیع شامل قرض نشود اصلاً. چون احتمال می دادند قرض هم یک نحوه بیع باشد. و لذا مرحوم شیخ یک وجهی را ذکر کرد که قرض غیر از بیع است، من به ذهنم می آید این طور باشد.

و اما احل الله البیع، اگر انسان در آیات قرآن تأمل بکند این طور دیده می شود که وقتی یک مطلبی را خداوند در قرآن، این اسناد های به اسماء الله را خوب رویش کار بکنید یعنی خیلی مسئله مهمی است، اگر اسناد در اسمای الهی به الله داده بشود که اخلافی اسماء الهی و اغمض اسماء الهی است ظاهراً به این معناست که در آن جا نکاتی است که عقل بشری به آن ها نمی رسد یعنی در آن ها طریق منحصر به وحی است، نه با علم بهش می رسد، نه با فلسفه بشری و حتی با عرفان بشری، با شهود و کشف هم نمی رسد، با آن ها هم بهش نمی رسد، ما این مبحث را به مناسبتی در ذیل آیه إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ در همین بحث ها هم عرض کردیم، این که إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ یعنی سال قمری دوازده ماه باشد هیچ یک از آقایانی که نجوم قائلند قائل نمی شود، هیچ کس قائل نشده، می گوید چنین چیزی امکان ندارد، می گویند سال قمری سال اعتباری است نه این که سال قمری حقیقی باشد، ممکن است شما سال قمری را ده تا قرار بدهید، هشت تا قرار بدهید، دوازده تا، پانزده تا قرار بدهید، خصوص دوازده نیست، به عبارت دیگر ماه قمری با ماه قمری مقایسه می شود، ماه به ماه است مثلاً اول ماه دارای یک آثار است، وسط ماه دارای یک آثار است، این حالت آن است

اما این که پنج تاش یک سال، ده تاش یک سال، بیست تاش یک سال، اما ظاهر آیه مبارکه نه، إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، البته تعبیر سال نشده، این تعبیر شده که ماه های قمری دوازده دوازده است، هیچ علمی، هیچ کس در نجوم این بحث را قبول ندارد، هیچ احدی، من فکر می کنم خود آیه مبارکه هم می خواهد همین را بگوید، تا گفت عند الله یعنی ذهن بشری به او نمی رسد.

پرسش: تشریع است؟

آیت الله مددی: تشریع نیست، بعد هم گفت فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، بعد دارد ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ.

پرسش: کتاب یعنی قانون

آیت الله مددی: کتاب در این جا قانون، آن نظم، شبیه این که می گویند عقل اول، عقل دوم، این نظم الهی یعنی قبل از این که آسمان و زمین خلق بشود که نظم الهی بود در آن نظم الهی هر دوازده ماه یک دسته اند، إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ، به ذهن من تا گفت فِي كِتَابِ اللَّهِ، تا گفت عند الله، تا گفت یوم خلق السموات و الارض و آن آیه مبارکه دیگر ما اشهدتم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم، این هایی را که انسان مقایسه می کند مطلب کاملاً واضح می شود، می خواهد بگوید که بشر به این نمی رسد، امکان ندارد بهش برسد، اسناد الی الله، مثلاً همین آیه مبارکه الرجال قوامون علی النساء این حکم است که سابقاً توضیح دادیم، خود آیات را به لحاظ استدلال و استظهار گاهی توضیحاتش را ذکر می کنیم، بعد فرمودند بما فضل الله بعضهم علی بعض، این ملاک است.

پرسش: شما باید احکام برای این مترتب بکنید یعنی شما دستکاری نکنید، هر چه را من گفتم همان را گوش نکن

آیت الله مددی: چرا دستکاری نکند؟ چه اشکالی ندارد؟ اگر امر اعتباری باشد

پرسش: همین الان مگر شمسی را درست نکرده؟ میلادی را درست نکرده؟

آیت الله مددی: شمسی را قبول دارند تکوینی است.

پرسش: بشر درست کرده

آیت الله مددی: ببینید آقا بشر مشر نفرمایید! در سال سال حقیقی شمسی است، دوازده ماهش اعتباری است، این مردک هست علی محمد باب خذله الله، این سال شمسی را کرد نوزده ماه، آن وقت ۳۶۱ روز می شود، پنج روز زیاد آمد، گفت این هم جز سال نیست! نوزده ماه کرد و هر ماهی هم نوزده روز، آخرش نوزده نوزده ۳۶۱ می شود، چند روز زیاد ماند.

ببینید آن جا یک امر تکوینی است، عرض کردیم در سال که سال شمسی حقیقی است، ماه شمسی اعتباری است و لذا الان شما نگاه بکنید میلادی ۳۱ روز دارد، ۳۰ روز دارد، ۲۹ هم دارد و همین جور به همدیگر قر و قاتی است، ماه ها اولی شش تا ۳۱ روز است، بعد ۳۰ روز، آخرش هم ۳۰ روز یا ۲۹ روز است، با این که آن ها هم سال شمسی هستند مثل ما هستند، قر و قاتی دارند، دقت میکنید؟ سال شمسی را حقیقی می دانند، ماه هم در یک ماه چرا دیگر، چون در ماه فاصله ما بین رویتی الهلال را ماه می گویند، اصطلاحا دو تا ماه دارند، ماه عددی که دائما سی است و ماه هلالی، ماه هلالی که به رویت می شود و فاصله ما بین هلالین است، شما در ضعیف ترین حال که ماه را دیدید، باز بگذرد باز در آن حالت ببینید یک ماه می شود که گاهی ۲۹ روز و گاهی هم ۳۰ روز می شود، ماه عددی دائما سی روز است، این ماه هلالی است که فرق می کند، ۲۹ و ۳۰ روز اما این که دوازده تاش، قرآن دارد که می گوید شما نمی رسید، فائده ندارد. عرض کردم الان در میان دنیای بشری تا آن جایی که ما می دانیم منحصر است، سابقش هم همین طور، فقط یهودی ها هستند که منحصرا ماهشان قمری است، سالشان شمسی است، امتی که شذوذ داشتند از سابق تا حالا، این ها هستند، یهودی ها هستند، سال را مثل ما بهار و این ها حساب می کنند، ماه را ماه قمری می گیرند، و لذا تقریبا هر سه سال یک سال را سیزده ماه می گیرند چون هر سال یازده دوازده روز فرق دارد، بعضی وقت ها هم دوازده روز، این سه سال که می گذرد، دو سال که می گذرد سال بعدی را سیزده ماه می گیرند، و لذا این نسیئه هم که شد، این را هم مشرکین ظاهرا از یهودی ها گرفتند اما سیزده حساب نکردند، جابجا کردند، عقب انداختند، نَسَیْءٌ به معنای عقب انداختن، جابجا نکردند، مثلا دو سال می گذشت می گفتند مثلا سال آینده حج هستیم، سال سوم می گفتند نه حج ماه بعدی، بعد می شد ذی حجه در محرم، بعد می شد در سفر، بعد می شد در بیع الاول اما به لحاظ زمان شمسیش همیشه بهار بود، اصلا جوری تنظیم کرده بودند که حج همیشه بهار باشد لکن این بهار را جابجا

کردند، اینی هم که در روایات ما دارد که غدیر در روز نوروز است درست است، چون اصلا حج در بهار بود، البته آن سال تصادفا ذیل حجة هم ذی حجه بود و در بهار بود، همیشه جوری حج را تنظیم کردند که در بهار بود اما سیزده ماه هم نکردند لذا عرض کردیم کرارا و مرارا گاهی اوقات مثلا خود پیغمبر که آمدند مدینه ذی حجة در آخر شعبان بود، لذا سه سال ذی حجة در رمضان بود، سه سال در شوال بود، سه سال در ذی قعدة بود، آن سالی که پیغمبر سال دهم برای حج تشریف آوردند در ذی حجه بود، طبق نسیئی که آن ها داشتند.

پرسش: ماه های حرامشان هم همین جوری تغییر می کرد

آیت الله مددی: بله دیگر طبعاً، و لذا فرمودند و إنما النسيء زيادة في الكفر، شما مثلا می آئید طبق این ها جابجا می کنید الان این ماه واقعا ماه محرم است شما ماه حلال حساب می کنید، ماه حلال است ماه حرام حساب می کنید مخصوصا آن ورش مشکل بود چون ظاهر آیه مبارکه این چهار ماه هم جز نظام الهی است، منها اربعة حُرُم.

دیگر به هر حال الرجال قوامون على النساء بما فضل الله، ببینید بما فضل الله، حقیقت تفضیل یک طائفه بر طائفه دیگر فقط منحصر به علم الهی است، غیر از خدا نمی داند لذا الان شما مثلا می آئید می گوئید مثلا مغز زن این قدر است، سلول های زن این قدر است، کروموزوم هایش این قدر است، حرف بدی نیست اما هیچ کدام از این ها علت نیست، این قرآن می خواهد این نکته را بگوید که این یک نکته غیبی دارد که هیچ بشری بهش نمی رسد. بله فقط تنها راهی که دارد ممکن است توسط بقیة الله، اصلا یکی از جهاتی که به بقیة الله، بقیة الله می گویند همین است، حقایق اسماء و بقیه معانی ای که در اسمای الهی بوده و اوصاف حضرت حق بوده توسط ایشان مگر بیان بشود. آن دفعه عرض کردم در سال دهم هجری پیغمبر اکرم وقتی که روی شترشان سوار بودند، در منی سال دهم هجری، فرمودند ألا إن الزمان، من در شیعه ندیدم، سنی ها دارند، قد استدار کهیئته يوم خلق الله السموات و الارض، الان ذی حجة مثل همان ذی حجه ای است که يوم خلق السموات و الارض، آن ذی حجه ای که ایشان می فرمایند چهارده میلیارد سال نوری فرق دارد، بنا به این که حداقل اول خلقت عالم حدود ۱۴ میلیارد است، الان این ذی حجة با آن ذی حجة يوم خلق الله السموات و الارض

یکی است، خیلی عجیب است، قرآن کبرایش دارد پیغمبر صغرایش را دارد و الان هم که ما در ماه جمادی الثانی هستیم تطبیق کردیم با ذی حجة رسول الله و این می خورد به آن ذی حجة يوم خلق السموات و الارض، به آن زمان می خورد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين